



در جلسه قبل بیان شد که برخی ادعا کرده اند آیه « وَ شَاوِزْهُمْ فِي الْأَمْرِ (آل عمران، ۱۵۹) » و مانند آن، بر اساس نظریه ی « وضع لفظ برای روح معنا»، دلالت دارد بر وجوب تشکیل نهاد قانونگذاری آن هم به صورت انتخابی ( شبیه پارلمان های متداول در غرب).

تقریراتی برای نظریه ی « وضع لفظ برای روح معنا» مطرح شده که در جلسه قبل به برخی از آنها اشاره شد. نکاتی در بررسی این توجیه ذکر می شود که برخی مبنایی و برخی بنائی است.

### الف: اشکالات بنائی

اولاً: بر فرض پذیرش مبنای « وضع لفظ برای روح معنا» باید توجه داشت معنای لغوی غیر از «ظهور» در کلام است. این دو ممکن است متفاوت از هم باشند. مهم برای ما ظهور کلام است. بنا بر این زمانی استدلال به آیه شوری تمام است که اثبات شود آیه، ظهور در معنای مورد ادعا (در زمان نزول) هم داشته باشد.

ثانیاً: حتی اگر بپذیریم واژه مشاوره ظاهر در همان معنای لغوی است و از معنای لغوی هم روح آن مد نظر است، نهایت چیزی که از آن استفاده می شود عبارت است از : کمک گیری از نظر دیگران برای روشن شدن واقعیت. ،، هر خصوصیتی الغا شود باید مطلب فوق در تمام موارد حفظ شود و لذا شامل هر گونه ارشادی از طرف غیر نمی شود. اگر بدون رغبت و خواست کسی او را ارشاد یا امر کنند، مشورت صدق نمی کند (صحت سلب دارد). در نتیجه آنچه از آیه بر می آید ( حد اکثر) این است که حاکم اسلامی باید از فکر و تجربه و نظر دیگران بهره ببرد ( چون مخاطب آیه شاورهم... پیامبر ص است نظرخواهی آن حضرت جنبه دیگری دارد). حاکم اسلامی می تواند با چندین نفر به صورت مجزی و مستقل مشورت کند؛ می تواند با گروه متخصصین که خودش نصب کرده یا بال گروه منتخب مردم مشورت کند و... اما اینکه از آیه ی « شَاوِزْهُمْ فِي الْأَمْرِ » ، حتی بنا بر نظریه ی وضع لفظ برای روح معنا، می توان نتیجه گرفت که مشورت حتماً باید در قالب پارلمان با آن ویژگی ها باشد، سخن قابل قبولی نیست.

ثالثاً: توضیح دادیم که امر به مشاوره، امر به پذیرش نظر مشاور در هر صورت ( چه حق و چه غیر حق) نیست و چنین لازمه ای ندارد. همانطور که اشاره شد، مشورت عبارت است از استفاده از نظر دیگران برای روشن شدن حق و طبعاً عمل طبق آنچه حق است.

رابعاً: آنچه در مصوبات مجلس مشاهده می کنیم اینطور نیست که حالت مشورت دهی داشته باشد، بلکه قانونی است که در بسیاری از موارد حالت آمره دارد و الزام ایجاد می کند، هر چند دولت ( نهاد اجرا) آن را نادرست بداند و مخالف مفاد آن باشد. مثل اینکه پدر به فرزند امری کند و فرزند هم آن کار را صلاح خود نداند و با این حال از باب وظیفه عمل کند، روشن است که مصداق مشاوره نخواهد بود



## ب: اشکالات مبنائی

در بررسی مبنائی نیز نکاتی مد نظر است.

مقدمتاً تذکر این نکته لازم است که وضع الفاظ برای معانی، در غیر اعلام شخصی، معمولاً از قبیل وضع تعینی بوده است و اینطور نبوده که در مورد همه یا اکثر الفاظ، شخص خاصی لفظ را برای معنی وضع کرده باشد. بلکه به تدریج و در طول زمان این وضعها رخ داده است و در بسیاری از آنها ابتدا استعمال به صورت مجازی بوده و به تدریج و با توسعه در معنای اولیه حالت وضع پیدا کرده است.

ملاحظه بر مبنای روح معنا (به هر یک از دو تقریب آن) این است که:

اولاً: این مبنا ادعایی است که بر چند مثال تطبیق پیدا کرده است و توسعه دادن آن به تمام الفاظ نیاز به دلیل دارد. قائل، به طرح چند مثال بسنده کرده و آن را دلیل بر توسعه قرار داده است؛ در حالی که از این مثالها نمی توان نتیجه گرفت که همه ی الفاظ اینگونه هستند.

ثانیاً: این مبنا با مثالهایی قابل نقض است. موارد نقض فراوانی برای آن می توان یافت که به برخی اشاره می شود. مثلاً لفظ «مداد» اگر برای روح معنا وضع شده باشد باید به ابزارهای مشابه هم صادق باشد. روح معنای مداد علی القاعده این است که چیزی اثری بر روی سطحی بر جای بگذارد که معنایی را منتقل کند و هدف مورد نظر از نوشتن را تأمین کند. در حالی که لفظ مداد بر امثال خودکار، خودنویس، قلم خوشنویسی و صفحه کلید کامپیوتر، که این نکته در آنها مشترک است، اطلاق نمی شود. چنین استعمالی غلط یا مجاز است. حتی استعمال واژه قلم که معنی عام تری دارد در صفحه کلید کامپیوتر استعمال حقیقی نیست.

یا مثلاً واژه ی صندلی اگر برای روح معنی وضع شده باشد باید استعمال آن در هر چیزی که چنین ویژگی ای (قابلیت نشستن روی آن به صورت خاص) داشته باشد استعمال حقیقی باشد. در حالی که لفظ صندلی بر نیمکت، چارپایه چوبی، سکوی سیمانی و امثال آن اطلاق نمی شود مگر مجازاً.

همینطور واژه چاقو باید برای هر چیزی که مثلاً توان برش داشته باشد قابل تطبیق باشد (حتی برش معنوی اگر تصور شود!). قمه، خنجر، شمشیر و داس هم باید چاقو باشند (حتی ابزار لیزری که برش می دهد). برش دادن در همه ی آنها مشترک است و فقط خصوصیات آنها متفاوت است که طبق مبنای نظریه روح معنی القا می شود. مثال های نقضی از این قبیل فراوان است که به همین مقدار اکتفا می شود.

## تحلیلی در مورد چگونگی وسعت معنا

نظریه ی روح معنی به دنبال آن است که معنی الفاظ را وسعت و گسترش دهد.



### وسعت معنی به چند صورت تحقق پیدا می کند:

الف: واضع ( شخص یا عرف) از اول معنای عامی را در نظر می گیرد و لفظ را برای آن وضع می کند.

ب: واضع معنای عامی را به صورت تفصیلی در نظر نمی گیرد، لکن آن را به صورت ارتکازی در ذهن دارد؛ به این معنی که واضع به هنگام وضع تصور روشنی از مصداق ندارد و حتی ممکن است وجود چنین چیزی را در حال و آینده انکار کند، لکن اگر از او پرسیده شود بر فرض چنین پدیده ای موجود باشد یا در آینده پدید آید مشمول لفظ هست؟ وی جواب مثبت می دهد، مثلاً لفظ گوسفند برای حیوان خاص وضع شده، هنگام وضع هیچ کس احتمال نمی داد که گوسفندی از نوع گوسفند شبیه سازی شده پدید آید و یک محال عرفی تلقی می شد، لکن اگر به هنگام وضع به واضع گفته می شد بر فرض محال چنین موجودی در آینده پدید آید آیا مصداق عنوان گوسفند است پاسخ مثبت می داد، به گونه ای که اگر از اول به این مصادیق توجه می داشت تفصیلاً برای اعم وضع می کرد.

ج: نوع دیگر، توسعه عرفی در طول وضع اولیه است.

توضیح اینکه: گاه لفظی برای معنایی خاص وضع می شود، سپس موارد مشابه پدید می آید؛ در این صورت گاه عرف (به دلیلی) لفظی جدید برای مورد جدید در نظر می گیرد، مثل دو واژه شمشیر و خنجر یا دو واژه صندلی و چهار پایه، و گاه صرفه جویی می کند و توسعه معنایی می دهد به گونه ای که لفظ قبلی شامل موارد جدید هم بشود، هر چند واضع آن را برای اعم وضع نکرده باشد، حتی ارتکازاً.

خلاصه، لغت و زبان یک پدیده عرفی است که باید خصوصیات آن، از جمله میزان وسعت معنی، را از وی گرفت. عرف هم طبق معیارهایی که خود دارد عمل می کند. از جمله این معیارها، نیاز اهل زبان است. مثلاً در زبان عربی به خاطر اینکه با حیوانی چون شتر سر و کار زیادی داشته برای انواع آن الفاظ متعددی وضع کرده اند، در حالی که در زبان فارسی چنین نیست. عرف ممکن است برای معنای لفظی وسعت قائل باشد به نحوی که منطبق بر روح معنی باشد و ممکن است چنین نباشد. اینکه عرف همواره طبق اصل روح معنا، در وضع عمل کرده باشد سخن قابل قبولی نیست.

از آنچه گفتیم روشن شد که استفاده از روش روح معنا هم نمی تواند مدعا را اثبات کند.

بحث بعد، حکم نهاد قانون گذاری بر اساس دیگر مبانی در حکومت اسلامی (غیر از ولایت تامه و مبنای نصب)،

خواهد بود. کسانی که ولایت فقیه را به شرط انتخاب مشروع می دانند، تشکیل مجلس در نظر آنها چه جایگاهی دارد؟